

تاریخ مسجد سلیمان

و نا گفته هایش

تألیف: محمد طاهر رونق

بازنویسی متن: سید عبدالمجید علوی شوشتری

انتشارات معتبر

۱۳۹۴

- سرشناسه : رونق، محمد طاهر، ۱۳۰۶ -
- عنوان و نام پدیدآور : تاریخ مسجد سلیمان و ناگفته‌هایش / تألیف محمد طاهر رونق؛ بازنویس متن سید عبدالمجید علوی شوشتری.
- مشخصات نشر : اهواز: موسسه فرهنگی هنری آداب، انتشارات معتبر، ۱۳۹۴.
- مشخصات ظاهری : ۲۴۰ ص.: مصور.
- شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۹-۰۰۰-۸
- وضعیت فهرست نویسی : فیبا
- یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.
- موضوع : مسجد سلیمان -- تاریخ
- موضوع : مسجد سلیمان -- آثار تاریخی
- شناسه افزود : علوی شوشتری، سید عبدالمجید، ۱۳۳۳ - مصحح
- رده برزی کنگ : DSR۲۱۲۱/۹ ر۵س ۱۳۹۴
- رده بندی دیویی : ۹۵۵/۵۳۴۲
- شماره کتابشناسی ملی : ۴۰۶۲

اهواز: چهارراه نادری، اول خیابان شهید سراج شماره ۳۲

تلفن: ۰۶۱-۳۲۲۱۱۳۶۸-۳۲۲۱۵۴۹۶ فاکس: ۰۶۱-۳۲۲۲۵۴۹۶

پست الکترونیکی: moatabar_alavi@yahoo.com



عنوان کتاب: تاریخ مسجد سلیمان و ناگفته‌هایش

نویسنده: محمد طاهر رونق

بازنویسی متن: سید عبدالمجید علوی شوشتری

ناشر: انتشارات معتبر

شمارگان: ۱۰۰۰

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۴

لیتوگرافی / چاپ / صحافی: چاپ جنوب اهواز

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۹-۰۰۰-۸

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

کلیه حقوق این اثر برای مؤلف محفوظ است

۲۵۰ جلد از این کتاب به مؤسسه خیریه شفاجویان کودکان بی سرپرست مبتلا به

سرطان اهدا می شود

فهرست مندرجات

۱۳	زندگینامه نویسنده.....
۲۳	مقدمه ناشر.....
۲۹	تاریخ جغرافیای مسجدسلیمان.....
۳۳	مسجدسلیمان از دیدگاه شهردار.....
۳۴	علل عقب افتادگی مسجدسلیمان.....
۳۸	رنجنامه مسجدسلیمان.....
۴۰	مسجدسلیمان از منظری دیگر.....
۴۳	داستان شهر مسجدسلیمان.....
۴۵	وجه تسمیه مسجدسلیمان.....
۴۵	استخر یا مسجدسلیمان؟.....
۵۳	مسجدسلیمان و ایل بختیاری.....
۵۸	عروسی در ایل بختیاری.....
۶۰	مراسم سوگواری.....
۶۱	چوقا بالاپوش مردان بختیاری.....

۶۱	مسجد سلیمان جدید و نفت
۶۳	چاه نمره ۱ (اولین چاه نفت در خاور میانه)
۶۶	دیگر چاه‌های به یادماندنی مسجد سلیمان
۷۲	نمونه چاه‌های حفاری شده در مسجد سلیمان
۷۳	نیرو محرکه دستگاه حفاری
۷۴	مقررات ایمنی در مسجد سلیمان
۷۵	جغرافیای اقامی مسجد سلیمان
۷۷	مساجد مسجد سلیمان
۷۷	مسجد اهل سنت در تمبی
۷۷	اولین مسجد ساخته شده در مسجد سلیمان
۸۲	زورخانه مسجد سلیمان
۸۵	مأمور پست اسب سوار در مسجد سلیمان
۸۶	بدینی انگلیسی‌ها نسبت به خوانین بختیاری
۸۷	واگذاری حفاظت اموال شرکت نفت به خوانین بختیاری
۸۸	سرفصل در ارتباط با نفت
۸۹	تجدید نظر و تمدید قرارداد داری
۹۳	خوانین بختیاری بعد از قرارداد ۱۹۳۳ میلادی و ۱۳۱۲ شمسی
۹۵	حفاظت مسجد سلیمان

- اختلاف بین سردار سپه و شیخ خزعل ۹۷
- قیام سعادت و آلوده شدن خوانین بختیاری ۹۹
- اهمیت قیام سعادت از زبان امیر مجاهد ۱۰۲
- فتح خوزستان به دست قوای دولتی ۱۰۴
- خوانین و ایل بختیاری را بیشتر بشناسیم ۱۰۵
- احزاب مردم مسجد سلیمان ۱۰۹
- مقدمه‌ای بر حزب توده در مسجد سلیمان ۱۱۰
- حزب توده در مسجد سلیمان ۱۱۲
- اعتصاب‌ها در مسجد سلیمان ۱۱۶
- اعتصاب دوم توسط حزب توده در مسجد سلیمان ۱۱۷
- اعتصاب سوم در مسجد سلیمان و مهم‌ترین اعتصاب ۱۱۷
- حفاظت آبادان ۱۲۰
- دست‌اندازی انگلیسی‌ها به خوزستان ۱۲۳
- کارمندان درجه یک یا عالی‌رتبه ۱۲۴
- رفاهیات کارمندان درجه ۲ ۱۲۵
- زندگی کارگران ۱۲۶
- مستمندان خون نیم‌پخته می‌خورند ۱۳۵
- تغذیه کارگران در کارگاه‌ها ۱۳۷

- ۱۳۸ رفاهیات کارکنان هندی
- ۱۴۱ مسجدسلیمان یا شهر اولین ها
- ۱۵۱ اولین شهرک های صنعتی ایران
- ۱۵۸ دکتر بانگ کی بود؟
- ۱۶۰ اولین عملیات بهداشتی (حفظ الصحه) در ایران و مسجدسلیمان
- ۱۶۱ اماکن حفاظت شده بهداشتی و غیره
- ۱۶۱ محل هایی به نام کازاسرا
- ۱۶۳ اولین عملیات بهداشتی (حفظ الصحه) در مسجدسلیمان
- ۱۶۷ اولین باشگاه مدرن در خورمیدان
- ۱۶۹ اولین تلمبه خانه و آب لوله کشی در استان ایلام
- ۱۷۰ اولین آموزشگاه فنی در مناطق نفت خیز
- ۱۷۳ منافع سیاسی و اقتصادی بریتانیا در مناطق نفت خیز
- ۱۷۳ خاطرات سرهنگ یمینی از لرستان - به نقل از ویلاگ آفر (لرستان)
- ۱۸۰ جنگ جهانی دوم
- ۱۸۲ تلمبه خانه گذار لندر
- ۱۸۳ بهره برداری از گاز
- ۱۸۳ گازهای مایع
- ۱۸۵ فرهنگ مسجدسلیمان

۱۸۶	دبیرستان دانش آموزی
۱۸۷	ادامه فرهنگ مسجدسلیمان
۱۹۱	مقدمه بر قرارداد اولیه نفت
۱۹۱	امتیاز بارون جولوس رویتز
۱۹۳	قرارداد اولیه نفت
۱۹۹	قرارداد ارس
۲۰۱	شرایط قرارداد نفت ارس
۲۰۱	آغاز عملیات حفاری و کشف نفت
۲۰۳	اولین شهر صنعتی مدرن در ایران
۲۰۶	طریق ارسال نفت از مسجدسلیمان به اهواز و آبادان
۲۰۹	مسجدسلیمان و محله‌های نام‌گذاری شده صنعتی
۲۱۰	چاه نفتی یا چال نفتی
۲۱۰	نام‌های تحریف شده
۲۱۱	رانندگی غیرمجاز در ایران و مناطق نفت‌خیز
۲۱۱	خط سیری بین خلیج فارس و مرز شوروی
۲۱۳	امواج صنعتی
۲۱۴	اولین خط آهن تجاری در ایران
۲۱۵	اولین نقاله هوایی در ایران

- ۲۱۶ اثر ملی شدن نفت در مسجد سلیمان
- ۲۱۷ جشن نوروزی در مسجد سلیمان
- ۲۱۸ نفت مسجد سلیمان، ایران و جنگ جهانی اول
- ۲۲۰ اعتراض یک روحانی مبارز
- ۲۲۱ نفت ایران و جنگ جهانی دوم
- ۲۲۳ اصل مطالب ایران و جنگ جهانی دوم
- ۲۲۵ تضمین حداث در آیه نفت
- ۲۲۶ در گرما گرم جنگ

زندگینامه نویسنده

وَقُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَّاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِّيْ
 مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا. بگو پروردگارا! مرا در هر کار صادقانه وارد کن و
 صادقانه خارج ما، و از سوی خود سلطان و یآوری برای من قرار ده.
 (سوره اسراء آیه ۸۰)

ترسم که اشک در غم ما پرده در شود. این راز سر به مهر به عالم سمر شود
 گویند سنگ لعل شود در مقام صبر آری شود و لیک بخون جگر شود

در تاریخ ۱۳۰۶/۴/۵ در شوشتر به دنیا آمدم. از ابتدا، بنای زندگی‌ام را بر این
 گذاشتم که هیچگاه منتظر نمانم تا کسی به من توجهی نموده و به ادم کند، یا باری
 را از دوشم بر دارد؛ و نیز با حفظ احترام والدینم هرگز اجازه ندهم که کسی مانع
 پیشرفتم گردد. یاد گرفتم که فقط توکلم به خدای بزرگ باشد و بس. از او یاری
 بخواهم و در انتظار فرج او بنشینم. من که زندگی‌ام را براساس نصایح قرآن و
 نهج‌البلاغه پی‌ریزی کرده‌ام، در این چند ساله عمرم بارها و بارها توجهات
 خداوندی و راهگشایی‌های او را در سخت‌ترین و غامض‌ترین لحظات متوجه شده
 و امدادهای غیبی را به معاینه دیده‌ام؛ اگر آن امدادها نبود، بدون شک من یک

لاقبا در میان چرخ‌دنده‌های روزگار خرد و نابود می‌شدم.

شش ساله بودم که با همت جدّ بزرگواریم «ملا اسمعیل سُور» به مکتب رفتم، در آن زمان رسم نبود که همهٔ بچه‌ها به مکتب یا مدرسه بروند و درس بخوانند، مدارس رسمی و دولتی در بعضی از شهرها راه‌اندازی شده بود، ولی استقبال چندانی از آنها نمی‌شد. درس‌هایی که در مکتب به نوآموزان می‌آموختند متکی بر آموزش‌های دینی بود، از این رو بین خانواده‌ها طرفداران بیشتری داشت. بچه‌هایی که به مکتب می‌رفتند، ابتدا روخوانی قرآن را به آنها می‌آموختند.

هر روز در ده نوبت صبح و عصر به مکتب می‌رفتیم، عصرها نماز جماعتی متشکل از بچه‌های مکتب تشکیل می‌شد؛ اگرچه حمد و سورهٔ نماز ظهر و عصر را باید آهسته خواند، ولی آن‌قدر که جلوی می‌ایستاد و حکم امام جماعت را داشت با صدای بلند می‌خواند تا ملا سناهایش را بگیرد و بقیهٔ شاگردان که اکنون نمازگزار بودند، قرائت صحیح حمد و سوره و سایر ذکرهای نماز را یاد بگیرند. بدین ترتیب نماز خواندن را در مکتب آموختم.

آموزش قرآن و مفاهیم سنگین و غم‌آلود دینی، آن‌هم با روش‌های معمول آن روز برای کودکان کم سن و سالی مثل ما بسیار سخت و طاقت‌فرسا بود، از این رو ملای ما ابتکاری به خرج داده بود، هنگامی که احساس می‌کرد بچه‌ها خسته شده‌اند از کتاب «حسین کرد شبستری و فلکناز» استفاده می‌کرد و آن‌ها هم به ما تدریس می‌نمود. بدین ترتیب من علاوه بر تلاوت قرآن، روخوانی فارسی را هم یاد گرفتم. عددخوانی و چهار عمل اصلی درس حساب ما را تشکیل می‌داد، آن زمان به اعداد یکان «احاد» به دهگان «عشرات» و به صدگان «مئات» می‌گفتند.

در سن هشت سالگی مرا به مسجد سلیمان بردند، مسجد سلیمان یک دبستان دولتی چهار کلاسهٔ مختلط به نام «سینا» داشت. مرا با توجه به دانسته‌هایم در کلاس دوم ثبت‌نام نمودند، تا کلاس چهارم آنجا بودم. پس از آنکه کلاس چهارم را

گذراندم، مجدداً به شوشتر برگشتم، کلاسهای پنجم و ششم را در شوشتر گذارندم. در سال ۱۳۱۹ موفق به دریافت تصدیق «گواهینامه» ششم ابتدایی شدم. یکی از معلمین ما تابستان‌ها در خانه خود کلاس تقویتی تشکیل می‌داد، در خلال کلاسهای پنجم و ششم در این کلاسها شرکت می‌نمودم. محل این کلاسها در جوار مدرسه علمیه شوشتر واقع بود، روزی به اتفاق دو نفر از دوستانم به صورت اتفاقی و برای ارضای حس کنجکاوی خود به مدرسه علمیه رفتیم، در آنجا به زیارت زنده‌باد جنت آشیان سید مهدی آل‌طیب که مجتهد و عالم بزرگ شوشتر بود مشرف شدیم، آن مرحوم مغفور جد مادری آیت‌الله موسوی جزایری بودند، به هر کدام از ما یک جلد رساله عملیه خود را هدیه داد. این رساله جلدی آبی داشت، این رساله نقش مهدی در آموزش من ایفا کرد، چون با داشتن آن، احکام شرعی و موارد حلال و حرام را می‌خوانم و می‌آموختم.

از سال ۱۳۱۹ که تصدیق ششم را گرفتم به مسجد سلیمان برگشتم و تا سال ۱۳۲۳ به مدت چهار سال در مغازه پدرم به کار مشغول شدم. پدرم با سه برادرش چهار نفری در این مغازه کار می‌کردند و من دو و فرمانبر هر چهار نفر بودم، چهار نفر با چهار خصلت متفاوت و گاه متناظر که کارها و زحمات مرا هدر می‌داد. همیشه مورد عتاب و انتقاد آنها بودم، ولی حق یادگیری و دفاع از خود را نداشتم. در این چهار سال فوق‌العاده به من سخت گذشت و زحمات فوق‌تصوری کشیدم؛ نه اینکه آنها آدم‌های بدی باشند، به عکس همگی افرادی مومن، معتقد و پای‌بند به امور شرعی بودند، اصلاً روال زندگی آنچنان بود؛ ولی تفاوت‌های فردی آنها و نحوه مدیریت متفاوتشان برای من ایجاد زحمت می‌نمود، اکنون که همگی آنها به رحمت ایزدی پیوسته‌اند همیشه برای شادی روحشان دعا می‌کنم.

کارهای مغازه زیاد بود ولی من عاشق یادگیری و آموختن مطالب جدید بودم. در این مدت شوهر خاله‌ام مرحوم مشهدی کریم حوری نژاد به من آموزش و

جرات داد تا در مجالس با صدای بلند برای جمع، به تلاوت قرآن و ادعیه ماه مبارک رمضان پردازم، این کار روحیه مرا از خمودگی ناشی از کار طاقت‌فرسا در مغازه بهبودی بخشید. پس از آن طریقه شاهنامه‌خوانی را نیز به من آموخت. خدایش رحمت کند.

در سال ۱۳۲۳ بدون اطلاع و اجازه پدرم در شرکت نفت استخدام شدم و در آموزشگاه فنی جدیدالتأسیس پذیرفته شدم. این آموزشگاه ۲۰ محصل (هنرجو) داشت و من بین آنها چهارمین نفر بودم. درسهای ما شامل ابزارشناسی و ساختن قطعات فلزی با استفاده از سوهان، قلم و چکش، اره آهن‌بر و غیر بود. اگرچه معلمان ما علاوه بر آموزش دادن به کار بردن ابزارها بر کار ما نظارت هم داشتند، ولی ما که در استفاده از ابزارها تازه کار و ناشی بودیم، دستهایمان صدمه می‌دید و زخم می‌شد. دوره کارآموزی ما سه ماه بود، با حقوق روزی ۱۸ ریال و در صورت موفقیت یک دوره ۲۱ ماهه دیگر را برای تکمیل آموزش‌های خود در یکی از صنایع نفت پیش رو داشتیم که در صورت رعایت رئیس کارگاه حقوقمان به روزی ۲۸ ریال ارتقاء می‌یافت. علاوه بر این، جیره غیرنقدی هم به ما تعلق می‌گرفت که به آن «رشن» می‌گفتند و شامل تمام مواد خوراکی از آرد، همه نوع حبوبات، روغن جامد خارجی، چای و پنیر قوطی گرفته خارجی بود. مادرم بنا بر روش خود پنیر خارجی قوطی را تکه‌تکه می‌کرد و در آب نمک می‌ریخت که خراب نشود.

اگرچه جیره غیرنقدی گوشت را شامل نمی‌شد، ولی برای مصرف یک خانوار کافی بود. در دوران جنگ دوم جهانی و بی‌انصافی متفقین در جمع‌آوری آذوقه ایران و غارت آن، قحطی و فقر و گرانی بر مملکت سایه افکنده بود، جیره غیرنقدی که به من می‌دادند، برای خانواده عائلهمند پدرم غنیمتی به شمار می‌رفت. پس از ۲۱ ماه حقوقم به روزی ۲۸ ریال رسید. در این مدت با شرکت در کلاس انگلیسی شبانه

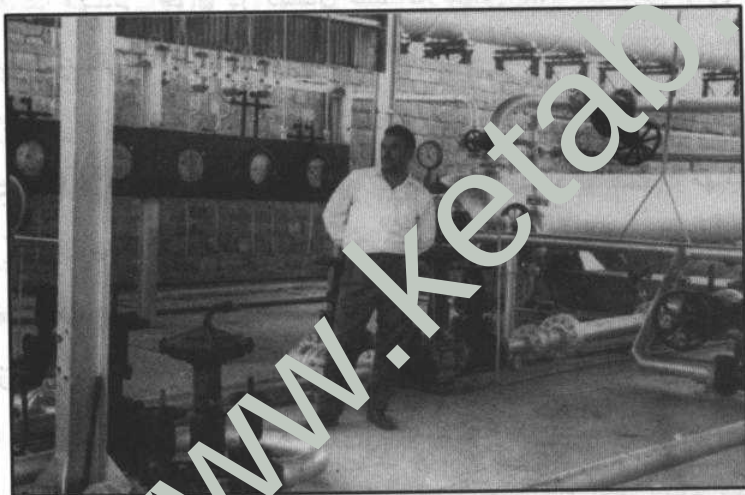
توانستم آخرین مدرک آن، یعنی کتاب Readers را دریافت نمایم که در کارگاه و نیز ارتقاء شغلی‌ام خیلی مؤثر بود.

در سال ۱۳۲۵ شمسی برای ادای دین شرعی به حضور زنده‌یاد علامه حاج شیخ محمدتقی شیخ شوشتری شرفیاب شدم و خمس مال خود را که مبلغ بسیار ناچیزی می‌شد به ایشان تقدیم نمودم. حضرت علامه از شغل و خانواده‌ام جویا شد، وقتی به عرض رساندم که نوه ملا اسمعیل سرور هستم، مایه خوشحالی ایشان گردید و دستی هم بر سر صورت من کشید.

سه نفر مهندس جوان در دبستان سینا کلاسهای شبانه افتخاری برای تدریس دروس دبیرستان تأسیس و ما جوانها را وادار به ادامه تحصیل نمودند. در سال ۱۳۳۰ موفق به دریافت مدرک اول دبیرستان شدم. بعد از ملی شدن صنعت نفت با کوشش زنده‌یاد آقای نسی متنی مدیر کل آموزش شرکت نفت به مهندسین یاد شده که تا آن موقع بصورت افتخالی کار می‌کردند، حقوق پرداخت گردید. علاوه بر آن، از دیگر مهندسان شرکت نفت و از دبیران محترم اداره فرهنگ (آموزش و پرورش)، برای همکاری دعوت به عمل آمد و این کلاسها توسعه پیدا کرد. من نیز به تحصیل ادامه دادم ولی سه سال آخر دبیرستان به علت رفتن به مأموریت‌های متعدد به خارج از مسجد سلیمان موفق به اخذ دیپلم نشدم ولی دروسی را که برای اخذ دیپلم خوانده بودم در تحصیل محاببه‌ای از یک دانشگاه انگلیسی برای اخذ مدرک O.N.D در رشته موتورهای قوی و ریموتال کنترل High speed diesel engine به من کمک زیادی نمود.

در اواخر سال ۱۳۲۹ شمسی پس از طی تمام مراحل کارگری در کارگاه مرکزی چشمه‌علی به اداره آموزش فنی جدیدالتأسیس برای شغل آموزگاری فراخوانده شدم و به درجه کارمندی ارتقاء یافتم. اکنون می‌بایست در کارگاه‌های اداره آموزش دو ساله به آموزش هنرجویان جدید می‌پرداختم. دیدم اکثر معلمان

آموزشگاه از پیش کسوتان هستند و من در کنار آنها امیدی به پیشرفت سریع نداشتم. از این رو پس از دو سال تقاضای انتقال به یک قسمت فنی نمودم که با موافقت رئیس آموزشگاه مواجه و به اداره کارگزینی معرفی شدم. چند ماهی در اداره سوابق مهندسی مشغول شدم که از لحاظ کسب معلومات تازه برایم بسیار مفید بود. از طرف مدیر کل اداره تعمیرات دو مأموریت موقت در ماهشهر و گچساران به من محول شد و نهایتاً در سال ۱۳۳۵ شمسی برای سرپرستی کارگاه کوچک «ورک شاپ» لالی به عنبل منتقل گردیدم.



کارخانه نفت شماره ۳ لالی و مدیر مسئول بهره‌برداری لالی (محمدطاهر رونق مؤلف کتاب)

پس از یک سال به عنوان مسئول کارخانه تلمبه‌خانه آب لالی به گذار شاه منتقل شدم. در آن زمان اداره جدیدی در شرکت نفت برای قیمت‌گذاری مشاغل تأسیس شد. در آن سال دو مرتبه پستم تغییر کرد و چون پست‌های جدیدم بر مبنای اداره قیمت‌گذاری جدید از حقوق بالاتری برخوردار بودند، در آن سال دو نوبت حقوقم اضافه شد.

در لالی رئیسی داشتم مهندس قدیمی و بسیار مهربان، با وجود اختلاف عقیدتی

رفت و آمد خانوادگی داشتیم، در اداره نیز در رابطه با کارهای اداری روابط بسیار حسنه‌ای داشتیم. این شخص تعدادی از کارگران را به خانه خود دعوت و برای آنها تبلیغات عقیدتی دایر نموده بود که با عقاید ما شیعیان تضاد داشت. بدبختانه در منطقه لالی و عنبل مسجد و مبلغ دینی وجود نداشت که مردم را در قبال اینگونه سم‌پاشی‌های عقیدتی واکسینه کند. عمل رئیس برخلاف مشی و مصالح شرکت نفت بود، کمترین ضررش می‌توانست به سوءاستفاده کارگران از موقعیت خود منتهی شود. روز بعد به دفترش رفتم و مسأله را با او مطرح ساختم، با عصبانیت حرف مرا قطع کرد و گفت این به شما مربوط نیست. من هم در عکس‌العمل به رفتار او کلید اتاق و میز تحریر را به راه‌رو دفتر گزارشات روزانه روی میز گذاشتم و خود را به اداره پرسنلی معرفی و تقاضای حال نمودم. ایشان برای دلجویی من به کارگزینی آمد و تلاش کرد مرا منصرف نماید که رفیق سرزده نهایتاً با انتقال من موافقت نمود و بنا به مصلحت خودش گزارش خوبی هم برایم ارائه کرد (عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد)

در سال ۱۳۳۷ شمسی اداره تعمیرات مسجد سلیمان تصمیم گرفت تعمیرات تلمبه‌های نفت را که تعدادشان بسیار زیاد بود از خود جدا نموده و به قسمت بهره‌برداری که آنرا «هوس کپینگ» (House keeping) می‌گفتند تحویل دهد. مرا به اداره بهره‌برداری منتقل نمودند. در آنجا با ارتقاء درجه ۱۰٪ اضافه حقوق مشغول شدم. در سال ۱۳۴۰ شمسی به ریاست اداره بهره‌برداری لالی منصوب شدم. در آن سال یک مسأله سیاسی مذهبی پیش آمد که برای اولین بار به طور جدی برای ما در اولویت قرار گرفت. شرکت نفت از این قضیه ناراضی بود در نتیجه یک اخطار کتبی در پرونده پرسنلی من ثبت و موجب کسر ۱۰٪ از حقوق شد. در سال ۱۳۴۳ شمسی مسئول ۵۰٪ عملیات بهره‌برداری مسجد سلیمان شدم و طبق حکمی به کارمندی ارشد ارتقاء یافتم. علاوه بر ۱۰٪ اضافه حقوق از تمام وسایل و امکانات رفاهی کارمندان ارشد نیز بهره‌مند گردیدم.



عکس و اسامی علمین آموزشگاه فنی جدیدالتأسیس دو ساله و دویست محصل زیر ۱۶ سال
ایستاده از چپ: راسخ، آقای میرزا علی مهذب الصنائع، آقای غضنفر دانش رئیس
آموزشگاه، آقای محمد حسن شویب، یزاده بختیاری، آقای عبدالحسین کاظمی و آقای جواد
داریوند پور- نشسته‌ها از چپ به راست: آقای محمدحسین معلمان، آقای اسرائیل ازدری، آقای
رجبعلی شکرآمیز، محمدطاهر رونو (مفت کتاب) و آقای حسن فخرالدین

در سال ۱۳۴۴ به آغاچاری منتقل شدم و شاغل متعددی را عهده‌دار گردیدم
که به ترتیب عبارت بودند از:

- (۱) سرپرست کارخانه بهره‌برداری شماره ۲ میدان جسر و کارخانه پازنون
- (۲) مدت کوتاهی سرپرست کارخانه بهره‌برداری شماره ۳ و ۱
- (۳) مدت طولانی سرپرست کارخانه نفت شماره ۱ سریندر که کارخانه پر دردرس
با دستگاه‌های خیلی قدیمی و فرسوده بود. ظرفیت این کارخانه روزانه سیصد
هزار بشکه نفت بود که پر حجم‌ترین کارخانه مناطق نفت‌خیز به شمار می‌رفت
و کارخانه شماره ۴
- (۴) راه‌اندازی کارخانه شماره ۳ مارون با پانصد هزار بشکه پر حجم‌ترین کارخانه
مناطق دیگر در آن دوران بود.

۵) نهایتاً سرپرست کارخانه شماره ۲ مارون و راه‌اندازی کارخانه تقویت فشار به نام «بوستر استیشن» (Booster station) امیدیه بود.

در سال ۱۳۵۲ شمسی به زیارت مکه مکرمه و ادای فریضه حج مشرف شدم، در همان سال نیز به مدیر کلی قسمت شمال و غرب ناحیه مارون ارتقاء یافتیم و حکمی بدین صورت برایم صادر شد. Zone ۱ superintended marun که شامل کارخانه نفت شماره ۱ مارون و کارخانه نفت کوپال و تمام قسمت بهره‌برداری هفتکل به... سپس با همان سمت مدیر کلی مسئول کارخانه نوسازی شده کوپال و اضافه شدن ظرفیت آن و تمام قسمت بهره‌برداری هفتکل و کارخانه نوسازی شده نفت سفید و بانک کارخانه نوساز در شرق ویس و ملاثانی که هیچگاه راه‌اندازی نگردید، شدم. با چشم‌پوشی از رسیدن به مقام بالاتر در مناطق دیگر و با موافقت اولیای امور در اهواز ماندگار و با همان سمت در سال ۱۳۵۹ شمسی بازنشسته شدم. زندگینامه من با ۳۶ سال کار در زحمت و مسئولیت‌های سنگین ۲۴ ساعته (قرارداد شرکت نفت با تمام کارمندان ۲۱ ساعته بدون اضافه کار بود) به پایان نمی‌رسد، زیرا با شروع جنگ تحمیلی در سال ۱۳۵۷ ناچار شدم به اراک مهاجرت کنم. زندگی در اراک برای من خسارت‌های مالی و معنوی فراوانی داشت، از جمله مفقود شدن صندوقچه‌ای محتوی یک جلد کلام الله مجید و رساله جلد آبی که از مرحوم آیت الله سید مهدی آل طیب هدیه گرفته بودم که هر دوی آنها برای من خیلی ارزشمند بودند و نیز تعدادی کتاب دیگر، دفترچه خاطرات قدیمی، مدارک تحصیلی و احکام اداری‌ام بود. از نظر مالی نیز با حکم مدیر عامل یا وزیر مقتدر نفت حقوق حق‌بازنشستگان شرکت و از جمله من حدود ۵۰٪ کاهش یافت.

در سال ۱۳۶۱ به اهواز برگشتم و از طرف دوستان بازنشسته‌ام که در شرکت‌های خارجی باقیمانده در خلیج فارس شاغل بودند، به کار دعوت شدم ولی نتوانستم نوکری خارجی‌ها را که روزی اربابشان بودم بپذیرم.

در ۳۶ سال خدمتم در شرکت نفت روابط کارکنان بسان رابطه رئیس و مرئوس و با حاکم بودن نظم اداری پیش می‌رفت که با ارباب داشتن و نوکر شدن تفاوت داشت. بنابراین یک باب مغازه نوشت‌افزار و کتابفروشی در جوار خانه‌ام احداث کردم که جنبه فرهنگی هم داشت. با درآمد مختصر آن تاحدودی کمبودهای اجباری بازنشستگی‌ام جبران می‌شد. متأسفانه در اثر زحمت خرده‌فروشی ورق و کاغذ و غیره، مبتلا به آلترس پنجه‌های دستانم گردیدم و در سال ۱۳۶۹ مغازه را تعطیل نمودم. مشکلات مالی‌ام به لطف خداوند یکتا بنحو احسن مرتفع گردید. اکنون که دوره اوج راحت را می‌گذرانم با دوباره خوانی کتاب‌هایم به زندگی ادامه می‌دهم و با ضحک و شادی عاشقانه تحمل می‌کنم.

اشک گرم و آه و سوز و ناله و سوز دل

این هم از عشق است چون این نکته می‌دانم چو شمع